

نوع مقاله: پژوهشی

راهبرد رهایی از خطر دولت‌های منطقه‌ای در دولت‌های عربستان و عراق (۲۰۰۰-۲۰۱۶)

حسین فولادی^۱، علی محمدزاده^۲، احمد اشرفی^۳، عبدالرضا بای^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۵

چکیده

ظهور و گسترش داعش (دولت اسلامی) در عراق، به‌ویژه در سال ۲۰۱۴، سرعت و گستره چشمگیری داشت. تحلیل و تبیین این رویداد پیچیده، چندبعدی، و دارای زوایای مختلف را نمی‌توان به یک علت یا یک عامل فرکاست، بلکه مطالعه اسباب و علل و بازیگران پرشماری را طلب می‌کند. این پژوهش به روش پس‌رویدادی و با بررسی متون معطوف به مواضع پشتیبانان داعش در عراق، راهبردی را مطالعه می‌کند که در پژوهش‌های مرتبط، نمود و نشانی ندارد. هدف این پژوهش، شناسایی لایه پنهان‌تری از علل شکل‌گیری داعش در عراق و نقش عربستان سعودی در گسترش این جریان است. این پژوهش با ابتدا به نظریه امنیت هستی‌شناختی و با تکیه بر مفهوم پیلۀ حفاظتی آنتونی گیدنز در راستای پاسخ‌گویی به پرسش: «چرا راهبرد عربستان سعودی بر گسترش و اشاعه داعش در عراق متمرکز بود؟»، یکی از راهبردهای عربستان سعودی در عراق را واکاوی کرده و این فرضیه را مطرح می‌کند که یکی از راهبردهای عربستان سعودی برای رسیدن به ثبات راهبردی و امنیت داخلی، راهبرد رهایی از خطر گروه‌های تکفیری در داخل و برون‌فکنی خطر به خارج از مرزهای کشور خود بوده است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که عربستان سعودی، به‌عنوان مهم‌ترین کشور خاستگاه بنیادگرایی تکفیری، از طریق صدور تهدیدهای بالقوه داخلی به مناطق دیگر، افزون‌بر بهره‌گیری از امتیازهای بالفعل آن در درگیری‌های منطقه‌ای، در پی تحکیم امنیت داخلی و حفظ موجودیت حکومت عربستان است، اما خدشه‌دار شدن مشروعیت داخلی و خارجی عربستان به سبب حمایت از داعش از یک‌سو، و رقابت داعش با عربستان از منظر مشروعیت دینی و در نتیجه، تهدید درونی حکومت عربستان از سوی دیگر، نشان داد که راهبرد اشاعه بنیادگرایی تکفیری، اگرچه ابتدا به گسترش و قدرتمندتر شدن داعش در عراق انجامید، اما تضمینی برای ثبات و امنیت داخلی عربستان سعودی نیست.

واژگان کلیدی: پیلۀ حفاظتی، بنیادگرایی تکفیری، عراق، داعش، عربستان سعودی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود، سمنان، ایران، hussein1344@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شاهرود، سمنان، ایران (نویسنده مسئول)

a.mohammadzadeh75@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شاهرود، سمنان، ایران، a.ashrafi1343@yahoo.com

۴. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آزادشهر، گلستان، ایران، phd_bay1979@yahoo.com

The Danger Emancipation Strategy of Saudi Arabia and Iraq (2000-2016)

Hussein Fouladi¹, Ali Mohammadzadeh², Ahmad Ashrafi³, Abdolreza Bay⁴

Abstract

This article investigates the causes and formation of ISIS. It uses the ex post facto research method. By using profound studies in ISIS and its patrons' related writings and texts, this research sets out a novel study about ISIS. This research aims to identify the latent layer of ISIS formation and expansion in Iraq and the role of Saudi Arabia in ISIS expansion. The current study uses the ontological security theory and Giddens' concept of "protective cocoon" to find out why ISIS rose and spread in Iraq. Findings show that Saudi Arabia, as the leading supporter of the takfiris, played a crucial role in expanding ISIS. Saudi Arabia follows a danger emancipation strategy to obtain strategic stability and constant security, compete and make regional equilibrium by strategic hegemony. This strategy refers to release from Takfiri groups danger inside Saudi Arabia and send their danger into other countries. In other words, Saudi Arabia, as the primary origin of Takfiri terrorism, tries to displace potential interior threatening into real privileges. Saudi Arabia uses this policy by replacing and exporting Takfiri terrorism to other countries. The findings of this article show that besides different aims that Saudi Arabia -as the prominent supporter of Takfiri groups- pursues in Iraq, the main objective is to release its regimes from the danger of interior groups by displacing and export them outside of their motherhood territory. This policy helped the expansion of ISIS in Iraq. Still, in the long term, Saudi Arabia society's interior threatening and conflicts will not be decreased and will remain an internal danger for the Saudi Arabia regime.

KeyWords: The emancipation of danger strategy, Takfirist terrorism, Iraq, ISIS (Daesh), Saudi Arabia

1. Ph.D. Student of international relations, Shahroud Islamic Azad university

Gmail: hussein1344@gmail.com. Tel:09151599859

2. Assistant professor of Political Science, Shahroud Islamic Azad university

Corresponding Author: *Gmail:* a.mohammadzadeh75@gmail.com

3. Assistant professor Islamic History, Shahroud Islamic Azad university

4. Assistant professor of international relations, Azad Shahr Islamic Azad university

مقدمه

انقلاب و تغییر نظام سیاسی در ایران در سال ۱۳۵۷، الگوی موفق‌تری از شکست رژیم مقتدر و استقرار نظام سیاسی جدید با رویکرد دینی برای جنبش‌ها و گروه‌های اسلامی بود؛ گروه‌هایی که سودای یک حکومت دینی در کشورهای خود و بلکه در گستره جهان اسلام را در سر می‌پروراندند. پیروزی مجاهدین بر شوروی سابق در افغانستان و بازگشت مجاهدین غیرافغان به کشورهايشان، نیرو و توان دوچندانی به آنان بخشید تا مبارزات رهایی‌بخش را در جوامع خود پیگیری کنند. با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، دور تازه‌ای از درگیری‌های مذهبی و فرقه‌گرایانه در منطقه غرب آسیا شروع شد و دوباره گستره جغرافیایی مناسبی برای فعالیت گروه‌های اسلامی فراهم شد. درگیری در منطقه با فروپاشی برخی رژیم‌ها و گسترش موج خیزش‌های عربی از سال ۲۰۱۰ به این سو با دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، ابعاد فاجعه‌آمیز و غیرمتعارفی به خود گرفت. گروه داعش که در همان زمان اعلام موجودیت کرد، توانست تأثیر شگرفی بر معادلات منطقه‌ای و حتی بین‌المللی بگذارد. قابلیت تهدیدکنندگی و ارعاب، تعمیق ناآرامی‌ها و شکاف‌های سیاسی، هویتی، مذهبی و قومی در محیط منطقه‌ای، برهم زدن موازنه قدرت منطقه‌ای، و رویارویی بسیاری از کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای در قالب جنگ‌های نیابتی و هویتی، از جمله آثار ظهور داعش بود که به روند تصاعدی و تشدید بحران‌های منطقه‌ای انجامید. به همین دلایل، پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل، داعش را از ابعاد و زوایای فراوانی تجزیه و تحلیل کرده‌اند: زمینه‌های تاریخی، سیاسی، فکری و اعتقادی، روند، دلایل شکل‌گیری، طرفداران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ایدئولوژی و اهداف و راهبردهای داعش، دگرگونی‌های درونی و ساختار و تشکیلات، مواضع و واکنش‌های قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی به داعش، و... از جمله موضوع‌هایی هستند که در ادبیات سیاسی مربوط به داعش در قالب مقاله‌ها، کتاب‌ها، و... انتشار یافته‌اند. با وجود این، هنوز پرسش‌چرایی و چگونگی شکل‌گیری و گسترش داعش در منطقه و به ویژه در عراق، به پاسخ جامع و مانعی دست نیافته است. این پژوهش در راستای پژوهش‌های پیشین و توضیح ابهام‌ها و با تمرکز بر نقش عربستان سعودی در گسترش و حمایت از داعش، یکی از راهبردهای پنهان‌تر این کشور در ترویج تروریسم تکفیری را بررسی کرده است؛ بنابراین، پرسش: «چرا راهبرد عربستان سعودی بر گسترش و اشاعه داعش در عراق متمرکز بود؟»، بررسی و واکاوی شد. از آنجاکه در پرسش، اشاعه داعش در عراق توسط عربستان پیش فرض گرفته شده است، مصداق‌ها و شواهدی از حمایت

عربستان از داعش در متن مقاله ارائه شده است. در این راستا، بر پایه اصل امنیت هستی‌شناختی و مفهوم «بیله حفاظتی»^۱ آنتونی گیدنز^۲ و راهبرد رهایی از خطر، اهداف پنهان‌تر عربستان سعودی از حمایت از گسترش گروه‌های تکفیری، به‌ویژه داعش، شناسایی می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

در تحلیل دلایل شکل‌گیری داعش در عراق، به موارد فراوانی اشاره شده است؛ برای نمونه، حسن مصطفی (۲۰۱۵) در کتاب «داعش؛ زیرساخت‌های معرفتی و ساختاری»، افزون‌بر زمینه‌ها و خاستگاه تاریخی و اعتقادی، نقش کشورهای مدعی رهبری منطقه و نقش قدرت‌های بزرگ و نگاه آن‌ها به منابع غنی انرژی منطقه را نیز در شکل‌گیری داعش دخیل می‌داند.

مصطفی رنجبر و همکاران (۲۰۱۴) در کتاب «جریان‌شناسی داعش» به سه عامل داخلی، منطقه‌ای، و فرامنطقه‌ای ظهور داعش اشاره کرده‌اند. آن‌ها تغییرات سریع توزیع قدرت در عراق پس از صدام، فقدان یک قدرت قاطع در بین گروه‌های مدعی، ضعف اداری حاکمیت پس از صدام، ضعف سازمان‌دهی نیروهای نظامی، همکاری حزب بعث با سلفی‌ها، و سیاست دوگانه اقلیم کردستان در مورد دولت مرکزی را به‌عنوان عوامل داخلی، و رقابت ایدئولوژیک منطقه‌ای، درآمدهای نفتی، فقدان فضای گفت‌وگو بین کشورهای منطقه و سیاست شیعه‌هراسی را به‌عنوان عوامل منطقه‌ای ظهور داعش برشمرده‌اند.

سلطانی، وثوقی، و ابراهیمی (۲۰۱۷) در پژوهشی با عنوان «دولت شکست‌خورده و جنگ‌های جدید؛ مطالعه داعش در خاورمیانه»، مداخله بیگانگان در منطقه، انتقال قدرت سخت و خشن، بحران مشروعیت، ناکارآمدی اقتصادی و قضایی، نبود امنیت، و ناتوانی در حل چالش‌های قومی و مذهبی را از مهم‌ترین دلایل شکل‌گیری داعش دانسته‌اند.

علی اشرف نظری و السمیری (۲۰۱۵) در مقاله «بازخوانی هویت دولت اسلامی در عراق و شام (داعش)»، ریشه‌های فکری و شرایط سیاسی کشورهای منطقه به‌ویژه عراق و سوریه را در شکل‌گیری داعش مؤثر دانسته‌اند.

1. Protective Cocoon

2. Anthony Gidens

حمیدرضا اکبری (۲۰۱۶) در مقاله «چگونگی نقش‌آفرینی داعش و مناسبات سیاسی خاورمیانه»، تنها دخالت آمریکا و غرب را در شکل‌گیری داعش کافی ندانسته است و جذابیت ایدئولوژی داعش برای جوانان فقیر، کم‌سواد، و سرخورده خاورمیانه را در شکل‌گیری این گروه برجسته می‌کند.

نادر هاشمی (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان «داعش و سیاست‌های شکست‌خورده در خاورمیانه»، داعش را دستاورد شکست کشورهای خاورمیانه در نهادینه کردن حقوق بشر و دموکراسی ارزیابی می‌کند.

براین اساس، نویسندگان به اثر یا پژوهشی برنخورده‌اند که بر محور راهبرد رهایی از خطر احتمالی، سیاست صدور تروریسم به مناطق بحران‌زا را تحلیل کرده باشد و تنها در نوشته‌های تحلیلگران عربستانی از جمله ال‌ابراهیم و الرشید به گونه‌ای پراکنده به این راهبرد اشاره شده است که در متن مقاله خواهد آمد. همان‌گونه که ملاحظه شد، پژوهشگران، عوامل فراوانی را در شکل‌گیری و استقرار داعش در عراق بررسی و واکاوی کرده‌اند. وجه تمایز این نوشتار با پژوهش‌های پیشین این است که مقاله حاضر، یک نوع راهبرد و سیاست را نزد کشورهای پشتیبان داعش، به‌ویژه عربستان سعودی شناسایی می‌کند که برپایه آن، این کشورها برای دور ماندن از خطرهای احتمالی حضور گروه‌های تکفیری در داخل، سیاست انتقال خطر داخلی این گروه‌ها به جوامع هدف در خارج از مرزهای این کشورها را پیگیری می‌کنند که این راهبرد به‌عنوان عامل مهمی در کنار عوامل دیگر در شکل‌گیری و استقرار داعش نقش داشته است. افزون‌براین، هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین درباره این موضوع، نظریه امنیت هستی‌شناختی با تکیه بر مفهوم «پبله حفاظتی و خطر احتمالی» آنتونی گیدنز را به کار نبرده‌اند.

۲. روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله، کیفی و از نوع پس‌رویدادی^۱ است. در واقع، پژوهشی گذشته‌نگر است که با مطالعه رویدادها، علت آن‌ها را ریشه‌یابی می‌کند. این روش یک ابزار اکتشافی ارزشمند و

1. ex Post Facto Research

روش مفیدی برای کشف روابط علت و معلولی است (Hasanzadeh, 2011: 16). داده‌های این پژوهش کیفی، از متون و نوشته‌های منتشر شده در کتاب‌ها، مقاله‌ها، و سایت‌های خبری، استخراج و به روش کیفی نیز تحلیل شده است. در تحلیل کیفی، نخست ویژگی‌ها و چگونگی هریک از متغیرها توصیف می‌شود؛ سپس با توجه به زمینه اجتماعی، سیاسی، و تاریخی و راهبردهای درپیش گرفته شده در سیاست داخلی و خارجی عربستان، موضوع مورد مطالعه با هدایت چارچوب نظری پژوهش تبیین می‌شود.

۳. چارچوب نظری پژوهش

نخستین بار، آنتونی گیدنز نظریه امنیت هستی‌شناختی را مطرح کرد. وی در کتاب «تجدد و تشخیص»، امنیت وجود انسانی را پردازش نظری کرده و بر این نظر است که امنیت وجودی^۱ نوعی احساس تداوم و نظم در رویدادها حتی آن‌هایی است که به طور مستقیم در حوزه ادراک شخص قرار ندارند (Gidens, 1999: 323). بنیان نظریه امنیت هستی‌شناختی گیدنز، بر اعتماد استوار است. از دیدگاه او، در حضور عدم قطعیت و انتخاب‌های فراوان، مفاهیمی چون اعتماد و خطر کردن، کاربردهای خاصی می‌یابند. اعتماد در جلوه‌های عمومی خود به طور مستقیم با دستیابی به نوعی احساس امنیت وجودی ارتباط دارد. اعتماد، ضرورتی بنیادین برای پیله محافظی است که خود در رویارویی با واقعیت‌های روزانه به آن احتیاج دارد (Gidens, 1999: 18). گیدنز اعتماد بنیادین را که بستر رسیدن به امنیت بنیادین است، مفهوم‌بندی می‌کند. اعتماد بنیادین^۲، یعنی اعتماد به دنیای عینی و ملموس و همچنین، اعتماد به همیشگی بودن دیگران که از تجربه‌های نخستین مراحل کودکی سرچشمه می‌گیرد (Gidens, 1999: 323). بر پایه امنیت بنیادین است که شخص، وجود خود را در ارتباط با دنیایی متشکل از آدم‌ها و اشیاء تجربه می‌کند؛ دنیایی که از طریق اعتماد بنیادین شناسایی شده و سازمان یافته است. این نظام امنیت بنیادین، منشأ همان احساس امنیت وجودی است (Gidens, 1999: 72).

1. ontological security

2. basic trust

مفهوم اساسی دیگری که بر مبنای اعتماد بنیادین و در پیوند با امنیت و مقابله با خطر احتمالی نزد گیدنز شکل گرفته است، «پیلۀ حفاظتی» است. پیلۀ حفاظتی، عبارت از حفاظت دفاعی در برابر خطرهای متصور از دنیای بیرونی، مبتنی بر اعتماد بنیادین است (Gidens, 1999: 324). پیلۀ حفاظتی مبتنی بر اعتماد بنیادین، راه را بر بسیاری از رویدادهای بالقوه اختلال‌زا که زندگی فردی را آشفته می‌کنند، می‌بندد. اعتماد بنیادین، همچون وسیله‌ای عمل می‌کند که رویدادها یا موضوع‌های خطرآفرین را از صحنه می‌راند. پیلۀ حمایتی (حفاظتی)، نوعی کوشش اطمینان‌بخش است که به حفظ و تداوم محیط پیرامونی ما کمک می‌کند. در واقع، شالوده اصلی اعتماد، عادی بودن شرایط محیطی و نبودن رویدادهای غیرمنتظره است. در چنین مواردی، اعتماد نه تنها بر رویدادهای بالفعل و بالقوه دنیای طبیعی، بلکه بر رفتارها و فعالیت‌های حوزه اجتماعی نیز حاکم است (Gidens, 1999).

نکته اساسی‌ای که از مفهوم پیلۀ حفاظتی گیدنز استنباط می‌شود، این است که تضمینی برای حفظ اعتماد و تداوم عادی بودن محیط بیرونی و اجتماعی وجود ندارد؛ بنابراین، ارزیابی خطرهای احتمالی، به‌عنوان عنصر هسته‌ای حکمروایی شخصی و گروهی بر عرصه آینده، امری گریزناپذیر است. از دیدگاه گیدنز، بسیاری از رویدادهای ناخواسته و ناخوانده هم هستند که ممکن است پوشش حفاظتی امنیت وجودی را از هم بدرند و زنگ خطر را به صدا درآورند. این اعلام خطرها به شکل‌ها و در ابعاد گوناگون وجود دارند. چالش برانگیزترین موقعیت‌هایی که فرد باید با آن‌ها روبه‌رو شود، موقعیت‌هایی هستند که در آن‌ها اعلام خطرها و هشدارها با تغییرات مهم، هم‌زمان می‌شوند؛ یعنی لحظه‌های سرنوشت‌ساز. لحظه‌های سرنوشت‌ساز برای پیله‌های حفاظتی که امنیت وجودی فرد را تضمین می‌کنند، تهدید بزرگی به‌شمار می‌آیند، زیرا آسایش خاطری را که درون پیلۀ امنیتی برقرار کرده‌اند، در هم می‌شکنند. لحظه‌های سرنوشت‌ساز برای افرادی که آن‌ها را کشف می‌کنند، پیامد تصمیم‌گیری‌های آن‌ها است؛ پیامدهایی که با عواقب مخاطره‌آمیز فعالیت‌های گروهی قابل‌مقایسه است. برای رفع نگرانی و هراس از فعالیت‌های خطرآفرین، انجام چند کار ضروری است: آگاهی از خطری که در کمین است، رویارویی ارادی با آن خطر، و اطمینان از چیره شدن بر آن خطر (Gidens, 1999: 187-189).

گیدنز از خطرهای احتمالی بدفرجام^۱ نیز نام می‌برد؛ خطرهای احتمالی‌ای که به سبب آثار و پیامدهای مصیبت‌بارشان برای شمار بسیار زیادی از مردم، بدفرجام به شمار می‌آیند (Gidens, 1999: 324). وی راهکار رویارویی با چنین شرایطی را ترسیم نمودار خطر احتمالی، یعنی تحلیل توزیع خطرهای احتمالی در متن و انجام یک اقدام مشخص برحسب اطلاعات و شرایط موجود می‌داند. از آنجاکه وضع و شرایط جاری همواره در حال تغییر است، این‌گونه نیمرخ‌ها را نیز باید پیوسته بازبینی و به‌روز کرد. تلاش برای ارزیابی خطرهای احتمالی پراهمیت، باید با کوشش‌هایی که همیشه در مورد خطرهای قابل نظارت و کنترل انجام می‌شود، تفاوت اساسی داشته باشد (Gidens, 1999).

نگارندگان این مقاله با الهام‌گیری از نظریه گیدنز، راهبرد رهایی از خطر را مفهوم‌بندی کرده‌اند. برپایه این راهبرد، سه اقدام شناسایی خطر، ارزیابی خطر، و کنترل خطر به ترتیب اولویت می‌یابند. در مرحله شناسایی، عنصر مخاطره‌آمیز (منبع خطر)، سازوکار شروع‌کننده (رخداد آغازکننده خطر)، و هدف آن (غایتی که در پی دستیابی به آن است) شناسایی می‌شود. در مرحله ارزیابی، شدت و ضعف، توان تخریبی، و ابعاد خطر مورد توجه است. در مرحله کنترل، بسته به شدت و ضعف خطر و بستر اجتماعی‌ای که عناصر مخاطره‌آمیز از آن تغذیه می‌کنند، حکومت یا گروه‌هایی که قصد رهایی از این خطر را دارند، می‌توانند در راستای سه هدف حذف خطر، کاهش خطر، یا تضعیف خطر سیاست‌گذاری کنند.



شکل شماره (۱). مراحل راهبرد رهایی از خطر (اشاعه تروریسم تکفیری)

1. high consequence risks

تأثیرپذیری اندیشمندان روابط بین‌الملل از نظریه امنیت هستی‌شناختی گیدنز، دست‌کم در آثار استیل و میتزن کاملاً برجسته است. در راستای رویکرد نظری این مقاله، استیل بر این نظر است که: «آنچه امنیت هستی‌شناختی در نظر دارد، این است که کنشگران فراملی‌ای مانند سازمان‌های غیردولتی و گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی می‌توانند ظرفیت بازتابی دولت‌ها را از طریق برسازي یک روایت تقابل‌آمیز انتقادی در رویارویی با روایتی که دولت از خود بازتاب می‌دهد، افزایش دهند. این روایت تقابلی می‌تواند سبب تحریک یک فاصله‌گذاری بازتابی شود که از طریق آن، اقدامات هدفمند دولت با مانع روبه‌رو می‌شود تا جمعیت‌های معینی را به‌انقیاد درآورد (steel, 2008: 65). میتزن راه مقابله با نااطمینانی و خطر احتمالی را در به‌کارگیری راهبرد «عادی‌سازی» جست‌وجو می‌کند. به‌نظر او، عادی‌سازی، عدم قطعیت شدید را کنترل و منعطف، و به‌لحاظ معرفتی، محیط تهدیدزا را کنترل و شرایط انجام کنش را فراهم می‌کند. اطمینان معرفتی کنشگران، معلول شرایطی است که راهبرد عادی‌سازی فراهم کرده است. این راهبرد، بی‌نظمی، اضطراب، و آشفتگی ناشی از عدم قطعیت را برطرف می‌کند و از این طریق به کنشگران اجازه می‌دهد برداشت از خود و هویتشان را حفظ کنند (Mitzen, 2004: 3-4). در نظریه امنیت هستی‌شناختی، اعتماد، اطمینان، قطعیت، و امنیت وجودی در نقطه مقابل احساس اضطراب، تشویش، و نگرانی وجودی قرار می‌گیرد.

۴. پیشینه کاربرد راهبرد اشاعه تروریسم تکفیری (رهایی از خطر): افغانستان نمونه‌ای موفق

در گیرودار جنگ سرد و در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹، ارتش شوروی سابق به فرمان برژنف، رهبر وقت شوروی، به منظور حمایت از حکومت بحران‌زده افغانستان وارد این کشور شد. این تجاوز آشکار افزون‌بر اعتراض و تشکیل هسته‌های مبارزه و مقاومت در افغانستان، واکنش شدید بین‌المللی، به‌ویژه ایالات متحده و هم‌پیمانان غربی و عربی آن را نیز برانگیخت. آنان اقدامات عملی خود را در مقابل تجاوز شوروی آغاز کردند که برخی از این فعالیت‌ها به‌شرح زیر است.

- آمریکا: کنگره آمریکا، برنامه حمایت همه‌جانبه این کشور از افغان‌ها برای مبارزه با شوروی را تصویب کرد. برهمن اساس، آمریکا این‌گونه برنامه‌ریزی کرد که با استفاده از توانایی مالی و نیروی انسانی موجود در کشورهای عربی و اسلامی، جبهه افغان‌ها را تقویت کند و برای نخستین بار توانست

استفاده از نیروهای جهادی سلفی و احساسات دینی آن‌ها را به‌مثابه سلاحی غیرمستقیم برای پیشبرد اهدافش در منطقه تجربه کند. با این کار، دیگر نیازی به ورود آمریکا به جنگ مستقیم با شوروی نبود و هزینه‌های این جنگ، اعم از تلفات نیروها، اعتراض‌های داخلی، و هزینه‌های فراوان مالی از دوش دولت ایالات متحده برداشته می‌شد. آمریکا توانست با بسیج کردن دولت‌های عربی حاشیه خلیج فارس (در رأس آن‌ها عربستان سعودی) و ترساندن آن‌ها از گسترش کمونیسم و خطر مبارزان اسلام‌گرای متأثر از انقلاب اسلامی ایران در کشورهايشان، آن‌ها را وارد این میدان کند. برژینسکی^۱، پیشتر با فهد توافق کرده بود و قرار بود حکومت او، مهم‌ترین منبع تأمین مالی جنگ و گروه‌های مبارز باشد. پتر شوایتزر^۲، نویسنده آمریکایی می‌گوید: «آمریکا پس از چندی، یک مسیر ارسال تسلیحات ایجاد کرد که از مصر و پاکستان می‌گذشت و به افغانستان می‌رسید» (Zahedi, 2015: 111).

• پاکستان: این کشور به‌عنوان خط مقدم جبهه مبارزه با شوروی انتخاب شد که خود، فرصت ارزشمندی برای ژنرال ضیاءالحق بود تا از کمک‌های گسترده مالی و سیاسی آمریکا و عربستان بهره‌مند شود، روابط تیره‌اش با آمریکا و عربستان را بازسازی کند، و جبهه بین‌المللی تخریب‌شده خود در نتیجه اعدام ذوالفقار علی بوتو را ترمیم کند، با توجه به رابطه جدید با کشورهای عربی و غربی موقعیت خود در برابر هندوستان را بهبود بخشد، و سرانجام، سلفی‌های جهادی متأثر از دیدگاه‌های مودودی^۳ را که برای حکومت او خطرناک بودند، از صحنه سیاسی پاکستان دور کرده و به عرصه جهاد افغانستان گسیل دهد و بر نفوذ کشورش در افغانستان بیفزاید (Ismaili, 2007: 61).

• عربستان سعودی: قیام جهیمان العتیبی در فوریه ۱۹۷۹ و اشغال مسجدالحرام که سرانجام با یک درگیری خونین ۱۵ روزه به پایان رسید، به قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای و حکام منطقه، به‌ویژه خاندان پادشاهی عربستان سعودی، درس بزرگی داد و آن‌ها را از این‌که لازمه استمرار حکومت آن‌ها، ابتدا کنترل جریان‌های بنیادگرای اسلامی متأثر از مکتب اعتقادی ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب، و سپس و مهم‌تر از آن، هدایت آن‌ها به سمت وسوی دلخواه خود است. دخالت شوروی در افغانستان در سال ۱۹۷۹ و اندکی پس از حادثه اشغال مسجدالحرام، این فرصت طلایی را برای خاندان آل

1. Brzezinski

2. Peter Schweitzer

3. Movdodi

سعود در عربستان فراهم کرد. دولت عربستان پذیرفت که میزبان همه داوطلبانی باشد که می‌خواهند از کشورهای گوناگون به افغانستان هجرت کنند (Kali, 1999: 69). آن‌ها در عربستان مسائل نظامی را به مسلمانان آموزش می‌دادند و با این بهانه، آن‌ها را با وهابیت هم آشنا می‌کردند. فهد که تازه شاه شده بود، از این فرصت استفاده کرد و مبلغان وهابی را به بیرون از عربستان هم فرستاد (Zahedi, 2015: 110). شاهزاده ترکی الفیصل، مدیرکل اداره کل اطلاعات سعودی، در طول جهاد افغان، چندین بار در افغانستان و پاکستان با بن‌لادن دیدار کرد. همچنین، ابومصعب السوری که مدت زیادی همراه بن‌لادن بود، به این مسئله اشاره کرده است که: «عوامل اطلاعاتی عربستان سعودی با بن‌لادن تماس می‌گرفتند و از طریق کارگزاران خود، کمک‌هایی از عربستان می‌فرستادند (Bergen, 2011: 110-112). بن‌لادن دربارهٔ صدها تن محموله که با همکاری عربستان به افغانستان منتقل شد، می‌گوید: «در برابر قدرت شوروی، به لطف خدا توانستیم تجهیزات سنگین را از سرزمین حرمین شریفین منتقل کنیم که روی هم‌رفته صدها تن وزن داشت و بولدوزر، لودر، کامیون، کمپرسی، و تجهیزات سنگرسازی را دربرمی‌گرفت (Bergen, 2011: 71-73).

افزون‌براین، عملیات انتقال داوطلبان مسلمان برای مبارزه به افغانستان، بسیاری از تشکیلات، سازمان‌ها، و انجمن‌های خیریه عربی را فعال کرد تا به مجاهدان آموزش دهند و آن‌ها را از کشورهایشان به عربستان و از آنجا به پاکستان منتقل کنند (Ismaili, 2007: 61). سازمان جهانی امدادسانی اسلامی که قرارگاه آن در عربستان و محل فعالیتش در قاهره بود، بسیاری از مجاهدان را به پیشاور فرستاد. این سازمان بیش از ۱۱۱۲ نهاد، شرکت، دفتر، و درمانگاه وابسته در سراسر دنیا داشت. دفاتر اتحادیه جهانی اسلام که قرارگاه اصلی آن در شهر مکه بود. مؤسسه محمد بن‌لادن در قاهره که مدت‌ها پیش از جنگ بنا شده بود و انتقال کارگران مصری به عربستان برای کار در شرکت‌های خودش را به‌عهده داشت. در زمان جنگ در افغانستان، این شرکت فعال‌ترین شرکت در انتقال نیروهای سلفی از کشورهای مختلف به عربستان، آموزش در آن کشور، و انتقال به پاکستان بود (Zahedi, 2015: 112). جهادگران عربی که به افغانستان فرستاده شده بودند، به‌گونه‌ای با آموزه‌های وهابیت سعودی آماده شده بودند که به‌نظر می‌رسد، اصولاً نباید به کشور خود بازگشته و زمینه‌ساز ایجاد خطر برای حاکمان کشورها باشند. به‌گفتهٔ یکی از مجاهدان: «اعراب برای مردن و افاغنه برای پس گرفتن کشور خود به آنجا آمده بودند. این مورد متفاوتی بود. ما می‌خواستیم در آنجا بمیریم؛ نمی‌خواستیم برگردیم (Bergen, 2011: 154).

• مصر: تعداد زیادی از مبارزان سلفی مصر نیز از این کشور خارج شدند و به افغانستان رفتند تا فریضه جهاد و دفاع از وطن مسلمان‌ها را به‌جای آورند. در واقع، حکومت مصر با فشار به مبارزان در داخل و باز گذاشتن راه فرار و تشویق به مهاجرت، زمینه خروج آن‌ها از مصر را فراهم کرد؛ به‌گونه‌ای که چهره‌های بسیار برجسته القاعده، مانند ایمن الظواهری، ابویوب المصری، ابوحفص، سیف‌العدل، و شیخ عمر عبدالرحمن جزء این مهاجران از مصر بودند (Rabeefar & Farmanian, 2016: 13).

بنابراین، با شناسایی خطر (کمونیسم، سازوکار شروع‌کننده: اشغال افغانستان)، یک حرکت تبلیغی منسجم و گسترده، جهت‌دهی مناسب رسانه‌های گروهی غربی و عربی، و پشتیبانی ایالات متحده و برخی حاکمان عرب، هجوم مبارزان مسلمان منطقه به افغانستان و داوطلب شدن برای فراگیری آموزش‌های نظامی شدت گرفت. ساختار سنتی و مبتنی بر ایدئولوژی‌های تندروانه و گذشته‌منزعه‌آمیز روابط بین دولت‌ها و گروه‌های اسلامی در جوامع خاورمیانه، کارگزاران و حاکمان این جوامع را به پیش‌بینی و ارزیابی خطر احتمالی واداشت تا پایه‌های شکل‌گیری رویدادهای ناخواسته را در داخل کشورهای خود از بین ببرند. گسیل مبارزان مسلمان به افغانستان از منظر گیدنز، رابطه مبتنی بر اعتماد بین رهبران سیاسی و علمای دینی و رهبران مذهبی گروه‌های مذهبی را تحکیم کرد و روایت‌های تقابل‌آمیز با هویت دولت حاکم را دست‌کم در کوتاه‌مدت به‌حاشیه راند. دولت‌ها با راهبرد صدور مبارزان مسلمان به خارج از کشورها، از یک‌سو، به کنترل محیط تهدیدزا پرداختند و از سوی دیگر، با کاهش تنش‌های داخلی، روال‌مندی و عادی‌سازی حکومت بر جامعه خویش را تقویت کردند و به‌نوعی، پیلۀ حفاظتی خود را در برابر خطرهای متصور از سوی احتمالی جنبش‌های رادیکال اسلامی، امن‌تر کردند.

۵. نگاهی گذرا به دگرگونی‌های عراق و چگونگی ورود داعش به این کشور

ساختار دولت و شرایط حاکم بر عراق پس از سقوط صدام حسین تا پایان سال ۲۰۱۸ با شاخص‌های یک دولت شکست‌خورده هماهنگی دارد. به‌نظر راتبرگ^۱، یکی از نظریه‌پردازان این حوزه، دولت‌های شکست‌خورده، در چشم شهروندان، نامشروع جلوه می‌کنند، در کنترل مرزها

ناتوان هستند، اقتدار بر قلمرو خود را تاحدی از دست می‌دهند، و نیروهای نظامی حکومت، درگیر مبارزه با آشوب‌هایی هستند که توسط گروه‌های رقیب سیاسی ایجاد می‌شوند. جنگ داخلی، ویژگی این نوع دولت‌ها است که معمولاً از شکاف‌های قومی، مذهبی، زبانی، و شکاف‌های اجتماعی دیگر سرچشمه می‌گیرد. این دولت‌ها نمی‌توانند مناطق پیرامونی خود، به‌ویژه منطقه‌ای که گروه‌های خارج از حاکمیت اشغال کرده‌اند، را کنترل کنند و اقتدارشان را در بخش‌هایی از کشور از دست می‌دهند (Rotberg, 2004: 3-5). به نظر نیومن^۱، دولت‌های شکست‌خورده، بهترین مکان‌ها برای عملیات تروریستی هستند؛ به‌ویژه در مناطقی که دولت، کنترل کمتری دارد (Newman, 2009: 433). این دولت‌ها، فرایندی از آسیب‌پذیری را به‌نمایش می‌گذارد که تأثیر منفی زیادی بر رفاه شهروندان و بر صلح و امنیت بین‌المللی دارند.

در پی فروپاشی رژیم صدام حسین در سال ۲۰۰۳، دولت عراق با چالش‌های امنیتی، سیاسی، و اقتصادی بسیاری روبه‌رو شد و هرازگاهی یکی از این چالش‌ها به‌عنوان بحران بزرگی بر سر دولت و ملت عراق فرود می‌آمد. پیش از بحران امنیتی کنونی، عراق با چالش سیاسی گسترده‌ای روبه‌رو بود. بیماری جلال طالبانی، رئیس‌جمهور عراق، و کاهش نقش وی در تنظیم معادلات داخلی این کشور، تشدید اعتراض گروه‌های سنی و کرد به عملکرد دولت عراق، اعتراض مراجع و گروه‌های دیگر شیعه‌مذهب به عملکرد دولت نوری المالکی و برگزاری انتخابات بحث‌برانگیز ۲۰۱۰ با نارضایتی گسترده احزاب، گروه‌ها، و جریان‌های مختلف سیاسی، دولت مالکی را درگیر بحران عمیقی کرد (Akbari, 2016: 17). در سال ۲۰۱۱، مالکی به تدریج مخالفان سنی خود را تهدید کرد و سیاست‌مداران اهل تسنن را به‌شدت تحت فشار قرار داد (Basiri & Saldorger, 2017: 557). این شرایط در کنار شرایط نامناسب اقتصادی، به‌ویژه در استان‌های سنی‌نشین، همچنین، آغاز بحران سوریه و درگیری‌های دولت مرکزی با اقلیم کردستان، شرایط را برای ظهور داعش در عرصه سیاسی خاورمیانه و فعالیت دوباره گروه‌های ستیزه‌گر در عراق و گشودن پرونده جدید امنیتی فراهم کرد. از اواخر سال ۲۰۱۳، بحران‌های امنیتی در فلوجه و رمادی آغاز شد. در آغاز سال ۲۰۱۴ در پی درگیری دولت عراق با معترضان اهل سنت در فلوجه، ارتش عراق از این منطقه عقب‌نشینی کرد و

1. Newman

داعش با استفاده از فرصت، قسمت‌هایی از فلوجه و رمادی را به‌تصرف درآورد. این روند، آغاز بحران جدیدی بود. جماعت «الصحوه» که پیشتر مخالف القاعده و گروه‌های جهادی متحد دولت عراق به‌شمار می‌آمد، در پی شکست در روند سیاسی عراق، ستیز جدیدی را با دولت مرکزی آغاز کرد و با سکوت یا همراهی نسبی با داعش، شرایط دشواری را برای دولت مرکزی عراق به‌وجود آورد. در این بحران، داعش همراه با بازماندگان رژیم صدام و جماعات الصحوه توانست با تصرف موصل و بخش بزرگی از استان‌های نینوا، الانبار، و صلاح‌الدین، به‌سوی بغداد پیشروی کند. ارتش عراق به‌دلیل شرایط پیچیده استان‌های سنی‌نشین و تأثیر تاریخی و هویتی اهالی این منطقه بر ارتش در زمان رژیم بعثی، فرسودگی ارتش و عملیات پیوسته پلیس در سه سال اخیر، برابری نسبی داعش و ارتش عراق در استفاده از امکانات مدرن، و نبود برنامه منسجم عملیاتی و فرماندهی کارآمد، در رویارویی با گروه‌های ستیزه‌جو، منفعل عمل کرد (Akbari, 2016: 18).

شرایط یادشده، نمایی از یک دولت شکست‌خورده در عراق پس از صدام بود. شکنندگی مرزها و تضعیف حاکمیت داخلی، زمینه نفوذ تروریست‌هایی را فراهم کرد که احساس می‌کردند بخشی از مردم عراق به‌سبب شرایط پیش‌آمده با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. مداخلات قدرت‌های منطقه‌ای و فرماندهی‌های به‌ویژه آمریکا در امور داخلی عراق، با حمله نظامی، دخالت‌های سیاسی، ساختن پایگاه‌های نظامی فراوان، و استفاده از تروریست‌ها در راستای منافع خود بروز یافت. با دخالت‌های نظامی آمریکا در عراق، حمله‌های تروریستی در این کشور، بیشتر و گسترده‌تر شد (Soltani et al., 2017: 136). کشورهای پشتیبان گروه دولت اسلامی عراق و سپس داعش نیز برای گسترش نفوذ و ایجاد موازنه با رقبای و البته دور کردن افراطی‌های داخلی، از وجود این گروه‌ها بهره زیادی می‌برند. جبهه عربی به رهبری عربستان و همراهی قطر، امارات، کویت و به‌ویژه اردن و مصر برای رهایی از خطر داخلی عوامل مستعد تکفیری و همچنین، به‌منظور بازگرداندن دولت سنی در عراق یا دست‌کم نابودی عراق شیعه، جنگ همه‌جانبه‌ای را ابتدا در عراق و سپس در سوریه فرماندهی و پشتیبانی کردند. استان پهناور الانبار در غرب عراق و هم‌مرز با اردن و عربستان، با داشتن زمینه‌های مساعد فرهنگی و مذهبی و تنگناهای معیشتی مردمی، یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌ها و سکوی عملیاتی این طرح خطرناک بود.

۶. چرایی حمایت عربستان از داعش و صدور تروریسم از منظر امنیتی

۱-۶. دیرپایی مخالفان بی‌شمار مذهبی در داخل و لزوم هدایت تهدید داخلی به خارج از عربستان

مواردی از مخالفت با دولت عربستان سعودی در تاریخ این کشور از زمان شکل‌گیری دولت سوم سعودی در سال ۱۹۰۲ تاکنون وجود داشته است. اصلی‌ترین و نخستین جنبش ضددولتی در عربستان به «فتنه اخوان» مشهور است که در دهه ۱۹۲۰ رخ داد. اخوان، بیابان‌گردان نجدی بودند که از قبیله‌هایی همچون «عتیبه» و «مطیر» تشکیل شده و به شدت معتقد به آموزه‌های وهابیت بودند و از جنبه نظامی به اصلی‌ترین گروه در ارتش ابن‌سعود برای فتح مناطق تبدیل شده بودند، اما زمانی که مرز کشورگشایی‌های دولت سعودی به مرزهای استعماری انگلستان رسید، ابن‌سعود دستور به توقف روند کشورگشایی‌ها داد؛ در نتیجه، اخوان به سرعت به یکی از اصلی‌ترین منتقدان ابن‌سعود در مسیر به‌کارگیری پیشرفت‌های فناورانه و مدرن غربی تبدیل شد (Lacro, 2013: 10).

باین حال، ابن‌سعود برای اداره حرمین شریفین و حکومت و وارد کردن مظاهر تمدن جدید غربی، برخی اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، و مذهبی را انجام داد و با گردن زدن گروهی از رؤسای جمعیت بنیادگرای اخوان، که مخالف این تجدیدنظرها بودند، و بریدن بینی تعدادی از رؤسا و علمای وهابیت و کارهایی از این قبیل، بسیاری از اصول و احکام آیین وهابیت را تعطیل یا تعدیل کرد و پذیرش بسیاری از امور و مسائل زندگی جدید را به آن‌ها تحمیل کرد (Movaseghi, 1995: 192).

بر تخت نشستن ملک فیصل در سال ۱۹۶۴ که رویکرد پان‌اسلامی را در پیش گرفته بود، سبب شد که بودجه و اهمیت بیشتری برای تأثیرگذاری نظام مذهبی بر اجتماع عربستان در نظر گرفته شود. این مسئله، زمینه‌ساز شکل‌گیری جمعیت‌های محدود و محلی مذهبی شد که بیشتر آن‌ها با عقاید بنیادگرایانه در پی گسترش دین و امر به معروف و نهی از منکر بودند. همین جمعیت‌ها، بعدها شرایطی را ایجاد کردند که به‌هیچ‌روی به سود دولت سعودی نبود (Lacro, 2013: 12). در فاصله بیست‌ساله دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ پدیداری جامعه «السلفیه»، پیامد سه پدیده مهم اجتماعی بود. نخستین پدیده، به‌حاشیه رانده شدن علمای وهابی و ایجاد حس محافظه‌کاری شدید برای حفظ جایگاهشان در مقابل سیاست‌های مدرن‌سازی دولتمردان سعودی بود که نارضایتی‌های فراوانی را، به‌ویژه در قشر مذهبی و افراطی وهابی، پدید آورده بود؛ دومین عامل، ورود عقاید و جریان‌های فکری تازه‌ای بود که جایگزین‌های مناسبی برای ساختار سیاسی مستبدانه و سخت‌گیر دولت

سعودی مطرح می‌کرد؛ سومین پدیده، تلاش‌های بسیار سریع و بی‌محابای دولتمردان سعودی برای ورود مظاهر و پدیده‌های مدرن به درون جامعه عربستان بود (Lacro, 2013: 13)؛ بنابراین، از آغاز تشکیل کشور عربستان برای افراطی‌های وهابی، حکومت عربستان نمادی از یک دولت اسلامی نبود. به همین دلیل، هم‌زمان با انقلاب اسلامی ایران، جدی‌ترین تهدید «قیام جهیمان العتیبی» که به اشغال مسجدالحرام انجامید، متأثر از «جامعه سلفیه محتسبه» و خط فکری اخوان من طاع‌الله بود که از بدعت‌ها و تباهی‌هایی که به عقیده آن‌ها جامعه را آلوده کرده است، انزجار داشت. او حاکمان سعودی را به این دلایل که از قریش نیستند، به اجبار از مردم بیعت می‌گیرند، با بیعت نکردن مردم برکنار نمی‌شوند، مانع قیام علیه شیعیان شده و آن‌ها را هموطن خطاب می‌کنند، با نصارا پیوند دارند، اجازه می‌دهند افکار گمراه‌کننده در مدارس و مشاغل دولتی ترویج شود، و اینکه گسترش‌دهنده بدعت‌ها و فساد در جامعه هستند، به انتقاد گرفت (maraminstitute.com). جهیمان، بیعت با خاندان سعودی را باطل دانسته و اطاعت از آن‌ها را اطاعت از شیطان خوانده است. او هوادارانش را به نوعی به نافرمانی مدنی فراخوانده و از آن‌ها خواسته است که به هر شیوه‌ای که می‌توانند به دولت سعودی آسیب وارد کنند (Lacro, 2013: 14).

نسل جدید، حکومت سعودی را به اندازه کافی اسلامی نمی‌دانست و معتقد بود که این دولت با کافران غربی متحد شده است. در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، جریان محافظه‌کارانه‌ای در میان علمای دانش‌آموخته دانشگاه‌های دینی شکل گرفت که هدف خود را رهاندن وهابیت از زنجیر اتحاد و اتفاق بین خاندان سلطنت و دستگاه مذهبی مستقر اعلام می‌کرد. نام این جریان «صهویان» بود. جریان صحوه که ناظران از آن به جریان نوسلفی نیز تعبیر می‌کنند، ایدئولوژی‌ای مرکب از وهابیت سنتی و تفکر اخوان المسلمین دارد، زیرا علمای اخوانی مصر و سوریه در دهه ۱۹۶۰ به دلیل سرکوب شدن توسط جمال عبدالناصر به عربستان پناهنده و در آنجا به تدریس و تحصیل مشغول شدند. صحویان، مخالف روابط گرم عربستان با کشورهای غربی بودند و به‌ویژه با جنگ خلیج فارس و حمله عراق به کویت و ورود ائتلاف غربی به منطقه و عربستان، مخالفت‌های آن‌ها به اوج خود رسید. این جنبش، سرکوب شد (Ghasemi, 2017: 18).

قدرت‌گیری این‌گونه جنبش‌ها، نه تنها خطر فیزیکی، بلکه خطری برای موجودیت و هویت آن کشور نیز به‌شمار می‌آمد؛ خطری که از اسلام سنی و هویتی مشابه رژیم خود عربستان مایه

می‌گرفت. خطری حیاتی‌تر که رویارویی با آن نیز دشوارتر بود؛ به‌همین دلیل، در ریاض نگرانی فراوانی از مهارنشدنی بودن موج خیزش‌ها وجود داشت (Mohammadian, 2016: 58). در یک سند مخفی که خانم کلینتون^۱، در دسامبر ۲۰۰۹ نوشته بود و ویکی‌لیکس^۲ منتشر کرد، آمده است: «عربستان یک منبع حیاتی مالی برای القاعده، طالبان، لشکر طیبه در پاکستان، و گروه‌های دیگر تروریست است. اگر عربستان کاری هم بر ضد این گروه‌ها انجام دهد، تنها یک تهدید داخلی در خود عربستان است؛ نه به‌سبب کارهای آنان در خارج از عربستان (http://news.gooya.com). عربستان سعودی نیروهای سلفی و تهدیدکننده حاکمیت را به‌شدت در داخل کنترل می‌کند، اما از آن‌ها برای پیشبرد اهداف جاه‌طلبانه و تحکیم داعیه رهبری جهان اسلام بهره می‌برد و آنان را برای مبارزه با شیعیان و انتقال نیروی جهادی به خارج از مرزها هدایت می‌کند و بر امنیت پیلۀ حفاظتی خود می‌افزاید. این موضوع که عراق پس از صدام، کشوری است که در آن بیشتر، شیعیان زمام امور را به‌دست دارند، بهانه و دستاویز مناسبی برای صدور و جابه‌جایی سلفی‌های منتقد حکومت سعودی بود.

جدول شماره (۱). شناسایی خطر و کنترل آن برای رسیدن به امنیت و ثبات داخلی

وضعیت عدم قطعیت	مؤلفه‌های خطرآفرین (از سوی روحانیون و وهابی و پیروانشان)	نارضایتی وهابیت از حکومت عربستان به‌دلیل همراهی با تجدد غرب، ناصالح بودن حکومت، انتقاد به سیاست مدرن‌سازی جامعه، بیعت گرفتن اجباری از مردم، سیاست مدرن‌سازی جامعه، قریشی نبودن حاکمان سعودی، مخالفت با ورود به ائتلاف غربی در جنگ خلیج فارس	امکان شکل‌گیری رویدادهای خطرآفرین
تمهیدات کنترل	مؤلفه‌های اعتمادساز (از سوی دولت عربستان برای کاهش خطر وهابیت معترض)	واگذاری مقام‌ها و جایگاه‌های مذهبی به روحانی‌های وهابی، صدور جهادگران به افغانستان برای جنگ با کمونیسم، مبارزه با گسترش نفوذ شیعیان در جهان عرب و اسلام، مبارزه با نفوذ ایران، حمایت از اجرای شریعت در عربستان سعودی، حمایت از اقدامات جهادگران وهابی در خارج از عربستان	عادی‌سازی محیط پیرامونی و تلاش برای ایجاد پیلۀ حفاظتی

1. Clinton
2. Wikileaks

۲-۶. فعال شدن تروریسم تکفیری خطرآفرین در منطقه و ضرورت صدور آن از عربستان به عراق

پس از فروپاشی حکومت صدام حسین و اشغال عراق توسط آمریکا، القاعده مهم‌ترین گروه تروریستی بود که با کمک‌های پیدا و پنهان عربستان وارد عراق شد. بیشترین منابع مالی القاعده از شیوخ دینی در کشورهای عرب خلیج فارس به‌ویژه عربستان تأمین می‌شد. حاکمان عربستان در داخل کشور به‌شدت با گروه‌های وابسته به القاعده مبارزه می‌کنند، زیرا این گروه‌ها موجودیت آل سعود را به‌رسمیت نمی‌شناسند، ولی علمای وهابی، هماهنگی خوبی با حکومت دارند، زیرا دوام آل سعود، دوام وهابیت را نیز در پی دارد. اما در آن سوی مرزها، حاکمان سعودی، گروه القاعده را وسیله و ابزار مناسبی برای پیشبرد اهداف خود تشخیص داده‌اند و این حمایت مالی و تسلیحاتی گسترده را به کمک علمای دینی و سرمایه‌داران و نهادهای خیریه انجام می‌دهند. دشمنی در داخل و اتحاد در خارج، راهبردی است که مدت‌هاست عربستان در تعامل با القاعده درپیش گرفته است (Bahmani-Jalali, 2016: 118). افزون‌براین، شرکت‌های نفتی و صنعتی غربی، به‌ویژه آمریکایی در این کشور، نیاز به فضای امنی برای فعالیت دارند و عربستان با درک این شرایط، جریان‌های رادیکال این کشور را به کشورهای دیگر منطقه سرازیر می‌کند و انتخاب کشورهای هدف نیز برپایه سیاست راهبردی این کشور طراحی می‌شود؛ به‌عنوان مثال، جریان‌های تکفیری در بحرین، هیچ‌گاه فعالیتی بر ضد دولت نداشته‌اند، اما کشورهایی مانند عراق، یمن، سوریه، و لبنان به‌عنوان مقصد این گروه‌ها تعیین شده‌اند (Sheikh-Hosseini, 2014: 94)؛ بنابراین، سیاست دوگانه‌ای که رژیم سعودی پیشتر با القاعده درپیش گرفته بود، با تکفیری‌های داخلی متمایل به پیوستن به داعش در عراق دنبال شد.

روزنامه ایندپندنت^۱ انگلیس در مقاله‌ای به قلم پاتریک کاکبرن^۲ در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۴ به نقش استخبارات (اطلاعات عربستان) در پیشروی داعش در عراق و به‌ویژه شمال این کشور اشاره کرده است. نویسنده در این باره می‌نویسد: «اندکی پیش از رویداد ۱۱ سپتامبر، شاهزاده بندر بن سلطان در دیدار محرمانه‌ای با سر ریچارد دی‌یرلاو^۳، رئیس سازمان MI6 از سال ۱۹۹۹ تا

-
1. Independent
 2. Patrick Cockburn
 3. Richard Dear Law

۲۰۰۴، این‌گونه می‌گوید: «ریچارد! در آینده شاهد قلع و قمع کردن شیعیان در خاورمیانه خواهی بود. آن وقت است که بگویی خدا به داد شیعیان برسد. ما نیم میلیارد سنی در منطقه داریم». نویسنده این مطلب در ادامه می‌افزاید: «البته نیت بندر بن سلطان، امروز تعبیر شده است و اکنون شاهد قلع و قمع شیعیان در سوریه و عراق با حمایت کامل عربستان توسط گروه داعش هستیم». دی‌یرلا و به‌خوبی از سرمایه‌گذاری‌های کلان شیوخ عرب در عربستان و قطر و تزریق این پول هنگفت به داعش از طریق سازمان استخبارات خبر داد. این موضوع، زمانی مصداق بیشتری می‌یابد که رؤسای قبایل سنی در عراق، بدون اجازه عربستان، با داعش بیعت نمی‌کنند. نظام امنیتی عربستان، از یک‌سو، خود آفریننده گروه‌های تکفیری و تروریست‌های جهادی بوده است و از سوی دیگر، به شدت نگران سرنگونی خود توسط فرزند ناخلفش است. این کارشناس، داعش را دست‌پرونده گریه‌صفتی می‌داند که به‌رغم دریافت کمک‌های بسیاری از سرویس‌های اطلاعاتی عربستان و ترکیه، دیر یا زود ضربه بزرگی بر پیکره آن‌ها وارد خواهد آورد (Leonard, 2016: 69-70). اخیراً یک فایل صوتی منسوب به مکالمه یوسف بن علوی، وزیر امور خارجه پیشین عمان با معمر قذافی، رهبر معدوم لیبی، منتشر شده است که در آن به اعزام ۴ هزار تروریست از عربستان به عراق در سال ۲۰۰۴ اشاره می‌کند (<https://snn.ir/fa/news/849829>). برپایه گزارش مؤسسه راند آمریکا، عربستان از تأمین‌کنندگان مالی تروریست‌ها در سراسر جهان است. ریاض با گشودن مرزها و دادن کمک‌های تسلیحاتی و مالی به گروه‌های مخالف دولت، بیشترین نقش را در ناآرامی‌ها در عراق داشته است. نفوذ ریاض در گروه‌های حزب اسلامی، شورای روحانیون مسلمان، شورای گفت‌وگوی ملی، قبایل سنی، و عشایر مرزنشین عراق نیز در این روند مؤثر است. تابعیت سعودی بسیاری از اعضای گروه‌های تروریستی عراق، مشخص شده است. برپایه آمارها، حدود ۱۰۰۰ تبعه سعودی در ابتدای بحران، به عراق گسیل شده‌اند. سخنان اسامه بن لادن، رهبر سابق القاعده، مبنی بر اینکه تسلیحات القاعده توسط آمریکایی‌ها و با پول سعودی‌ها تأمین می‌شود، تأییدگر همین نکته است (Hedayati-Shahidani & Moradi, 2017: 102-103).

عربستان در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ با توجه به حضور تروریست‌ها و بعضی‌ها در استان الانبار عراق، به تدریج دو سیاست سلبی و ایجابی را اجرا کرد؛ یعنی با رویکردی سلبی، سعی کرد با سرمایه‌گذاری مادی و معنوی در استان الانبار، توان ویرانگر القاعده در خارج از عربستان و در کشوری غیرهمسو مانند عراق تخلیه شود. با شکل‌گیری اعتراض‌های نام‌گذاری شده با عنوان «بهار عربی» در سال ۲۰۱۱، عربستان با رویکردی تهاجمی سعی کرد ضمن انتقال التهاب این دگرگونی‌ها به کشورهایمانند عراق و سوریه، به تسلیح تدریجی گروه‌های تروریستی‌ای مانند دولت اسلامی عراق و شام (داعش) دست زند. با این حال، عربستان بیشتر سعی کرده است نقش خود در دگرگونی‌های سیاسی عراق، مانند برخی انفجارهای تروریستی یا حمایت از گروه‌های تکفیری، را پنهان یا حتی انکار کند (Sadeghi-Avval et al., 2015: 135). یک گزارش جدید حاکی از این است که شهروندان عربستان، مسئول دست‌کم شصت درصد حمله‌های داعش در عراق هستند (<http://news.gooya.com>). محمد سالم الغبان، وزیر کشور پیشین عراق، در زمان حمله داعش به این کشور در مصاحبه با تلویزیون ایران گفت، عربستان در حمله داعش به عراق نقش مستقیمی داشت و از تروریست‌ها حمایت تسلیحاتی و مالی می‌کرد. الغبان گفت، دولت عراق مدارکی در اختیار دارد که نشان می‌دهد، بیش از پنج هزار نیروی داعشی از خاک عربستان وارد عراق شده‌اند (<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/04/14/2047092>).

عربستان سیاست پشتیبانی از تروریسم تکفیری از طریق اجماع‌سازی و همراه کردن سازمان‌های منطقه‌ای را نیز دنبال می‌کند تا از این طریق، سیاست‌های مبتنی بر صدور تروریسم تکفیری را مشروعیت بخشد. در شورای همکاری خلیج فارس، عربستان سعودی، هماهنگ‌کننده سیاست‌های اعضای دیگر، به‌ویژه قطر (تا پیش از بروز تنش بین دو کشور)، امارات، کویت، و بحرین، در تقابل با نقش ایران در عراق است. اعضای شورا از سال ۲۰۰۱ با به‌کارگیری راهبرد عدم ارتباط تا افزایش تدریجی حمایت از ناآرامی‌های داخلی، از ناکارآمدسازی دولت استقبال کرده‌اند (Hedayati-Shahidani & Moradi-Kelardeh, 2017: 103).

برخی سعودی‌ها از قدرت‌گیری داعش، بیم بیشتری دارند و تاریخ شورش اخوانی‌های وهابی علیه عبدالعزیز را یادآوری می‌کنند؛ شورش‌هایی که نزدیک بود وهابیت و آل سعود را در اواخر دهه ۱۹۲۰ متلاشی کند. این رویکرد آویزه‌گوش رهبران کنونی سعودی در مورد داعش بود و دولتمردان

سعودی را در تربیت، تجهیز، و گسیل هزاران نیروی افراطی سلفی به عراق و نقاط دیگر جهان به‌منظور بیرون راندن خطر داخلی، مصمم‌تر کرد. به‌نظر فؤاد ابراهیم، دولت عربستان همواره از چیزی مانند کودتای وهابی در داخل، بیم دارد. این نگرانی، ریشه در سرکشی‌های نخست اخوان در زمان پادشاه عبدالعزیز و شورش مجموعه‌ای به رهبری جهیمان العتیبی در سال ۱۹۷۹ دارد که مسجدالحرام در مکه را نیز اشغال کرد؛ از این‌رو، صادر کردن جهاد و جهادگرایان، سیاستی است که دولت عربستان برای حفظ امنیت داخلی خود به‌کار می‌گیرد. شیوخ سلفی عربستان، به‌ویژه آنان که به دولت نزدیک هستند، این مقوله را به‌خوبی فهمیده‌اند. وی پشتیبانی علمای سلفی عربستان از جهاد در عراق را در زمره این نوع همکاری دینی - دولتی به‌شمار می‌آورد: «تشویق جماعت‌های سلفی جهادی برای عبور از مرزهای شمالی به عراق، بخشی از طرح به‌کارگیری خارج به‌عنوان زباله‌دانی داخل و صادر کردن مشکلات به خارج از مرزها است» (Ibrahim, 2009: 113).

مداوی الرشید، پژوهشگر دیگر عربستانی نیز بر این نظر است که روی آوردن به نزاع‌های جهادی و برپا کردن درگیری‌های مبتنی بر تفاوت‌های مذهبی مانند شیعه و سنی، همواره برای عربستان، دستاویزی برای منحرف کردن مشکلات داخلی به‌سوی دیو خارجی بوده است. او بی‌اعتنایی دولت به حمله سلفی‌های عربستان به شیعیان این کشور و شعله‌ور کردن جنگ مذهبی در سوریه و عراق را نیز درهمین راستا و راهکاری برای مقابله با موج اعتراض‌های ناشی از بهار عربی می‌داند که ممکن بود دامن رژیم عربستان را نیز بگیرد (Al-Rasheed, 2011, p. 526).

جدول شماره (۲). به‌کارگیری راهبرد اشاعه تروریسم تکفیری (رهایی از خطر) توسط عربستان در عراق

اهداف	اقدامات و تاکتیک‌ها	راهبرد
<ul style="list-style-type: none"> - کاهش دشمنی در داخل؛ - حفظ امنیت شرکت‌های نفتی و صنعتی غرب - تحکیم پیله حفاظتی حکومت عربستان 	<ul style="list-style-type: none"> گسترش داعش به‌منظور قلع‌وقمع شیعیان در عراق، تخلیه توان ویرانگر القاعده و وهابیون افراطی در خارج از عربستان، دور کردن التهاب‌های بهار عربی از عربستان سعودی، دور کردن احتمال شورش، انقلاب و کودتا در عربستان، شعله‌ور کردن اختلاف‌های شیعه و سنی در خارج عربستان و تحریک وهابیون افراطی برای خروج از عربستان 	<ul style="list-style-type: none"> راهبرد رهایی از خطر (صدور رادیکال‌های افراطی وهابی به کشورهای با وضعیت دولت شکست‌خورده (عراق))

۷. چرایی تغییر رویکرد عربستان سعودی به داعش

۷-۱. خطر داعش و تروریسم تکفیری برای حکومت عربستان سعودی

سرزمین عربستان، خاستگاه تفکر افراطی وهابیت است که سلفی‌گری را راه نجات امت اسلامی می‌داند. مناسبات دوگانه آل سعود با وهابی‌ها که از یک سو، بخشی از متنفذان و علمای محافظه‌کار وهابیت را در حاکمیت شریک کرده و تبلیغ این آیین را با دلارهای نفتی در جهان اسلامی و غیراسلامی در دست‌ورکار خود قرار می‌دهد و از سوی دیگر، اقدام به سرکوب وهابیتی می‌کند که رژیم سعودی را مشروع نمی‌داند. گسیل و صدور این مبارزان به عراق و شام و درگیر کردن آن‌ها با شیعیان و سنی‌های میانه‌رو طرفدار حکومت عراق و سوریه، اگرچه هم رضایت وهابیت محافظه‌کار و هم وهابیت جهادی-تکفیری را در پی داشت، اما این وضعیت، زودگذر بوده و ساحل امن مطمئنی برای حاکمان سعودی نیست.

حمله‌های داعش در عراق از سال ۲۰۱۲ آغاز شد و تا ژوئیه ۲۰۱۴، عربستان کوچک‌ترین موضعی درباره این حمله‌ها در مقابل عموم نداشت، بلکه از آن به‌گونه‌ای پنهانی حمایت می‌کرد. ناگهان به نظر می‌رسد که عربستان نیز نگران داعش است. چرا؟ زبان به‌کاررفته و اهداف اعلام‌شده در مرام‌نامه‌ای که داعش و ابوبکر البغدادی منتشر کرد، به‌سان خطر احتمالی بدفرجامی بود که برای سعودی‌ها تهدید و رویدادی ناخواسته بود. تازمانی که این مرام‌نامه منتشر نشده بود، حکومت عربستان، که نقش مهمی در تقویت داعش بازی کرده بود، درباره جنایت‌های داعش نه تنها در سوریه، بلکه در عراق نیز سکوت کرده بود، زیرا خود از بزرگ‌ترین حامیان آن به‌شمار می‌آمد. تنها زمانی که مرام‌نامه داعش منتشر شد، حکومت عربستان ناگهان به وحشت افتاد. این مرام‌نامه آشکار کرده بود که هدف داعش، بازگرداندن وهابیسیم انقلابی اولیه است که حکومت عربستان از آن وحشت دارد. یکی از پژوهشگران آمریکایی با بررسی این مرام‌نامه در ۱۲ شماره نخست مجله «دابق (نشریه داعش)» به‌ویژه شماره‌های ۱۱ و ۱۲ آن معتقد است که داعش در مواردی مانند بنیان‌گذاری یک نظام خلیفه‌گری مدرن که توسط یک قریشی شایسته هدایت شود، لزوم فروپاشیدن نظام‌های اروپایی و امپریالیست‌ها، مرتد اعلام کردن رهبران عرب (چون آن‌ها تنها ادعای پیروی از شریعت را دارند، اما در عمل تلاشی در این راستا انجام نمی‌دهند و در پی اجرای شکل درست حکومت نیستند (حکومت اسلامی) مانند رهبران عربستان، مصر، ترکیه، سوریه، و... لزوم نابودی

ناسیونالیسم، لزوم بیعت همه با خلیفه، بدعت بودن شیعه، اینکه مسلمانان باید بر تمام جهان مسلط شوند، و... با وهابیسیم اولیه متفاوت است (Macris, 2016: 253-254). شیوه داعش، موافق ائتلاف متولیان شریعت و حکومت نبود و با این دیدگاه وهابیت که با سکولارها در قدرت شریک شود و اتحاد سیاسی ببندد، مخالف است.

اینکه داعش دولت‌های خلیج فارس را نامشروع می‌داند، نگرانی عربستان را بیشتر می‌کند، زیرا ممکن است پای نیروهای جهادی به آنجا بازتر شود. در تابستان ۲۰۱۴، مقامات عربستان، ۶۲ تن از جمله ۳۵ تن از اتباع عربستان را به اتهام عضویت در داعش و اینکه در پی ترور شخصیت‌های سعودی بوده‌اند، دستگیر کردند. در برابر همه این‌ها، دولت عربستان در مارس ۲۰۱۴ نه تنها به شکل رسمی القاعده و گروه‌های وابسته به آن و داعش را، بلکه همچنین اخوان المسلمین را سازمان‌هایی تروریستی اعلام کرد (Mohammadian, 2016: 60)؛ بنابراین، عربستان نمی‌تواند از گروه‌های سلفی پشتیبانی کند، زیرا این گروه‌ها با حکومت سعودی (به دلیل نزدیکی به آمریکا و همچنین، نداشتن مشروعیت از دیدگاه اسلام) مخالفند. عربستان با داشتن تجربه پشتیبانی از عرب -افغان‌هایی که سرانجام القاعده را درست کردند و در برابر عربستان قرار گرفتند، می‌ترسد از سلفی‌ها پشتیبانی کند. همچنین، نمی‌تواند از اخوان المسلمین پشتیبانی کند، زیرا به اخوان اطمینان ندارد و این گروه را تهدید بالقوه‌ای برای مشروعیت و حکومت خود می‌داند (Mohammadian, 2016: 61).

۲-۷. رقابت داعش و عربستان از دیدگاه مشروعیت دینی

عربستان سعودی، رشد بازیگران اسلام‌گرا در منطقه را تهدیدی برای هویت اسلامی و سنی خود، به عنوان رهبر جهان اسلام، به‌شمار می‌آورد. پادشاهی سعودی در تلاش برای اعتبارزدایی از موج پان‌عرب، موج دیگری با عنوان امت پان‌اسلامیک به راه انداخت و خود را سردمدار دفاع از مذهب در منطقه اعلام کرد. ملک فیصل، پادشاه اسبق سعودی، این قرائت پان‌اسلامیک از اسلام را که انسجام و اتحاد در بین مسلمانان را توصیه می‌کرد، دلیل بقای ذاتی کشور سعودی می‌دانست. با از بین رفتن طرح پان‌عرب، موضوع پان‌اسلامیک در میان توده‌های عرب نفوذ پیدا کرد. در این میان، عربستان سعودی خود را نماینده مسلمانان جهان معرفی و اعلام کرد که تنها کشور اسلامی است که بر پایه شریعت اسلام اداره می‌شود.

نکته جالب اینکه، عربستان که خود را پیشکسوت اسلام حقیقی در جهان می‌دانست، با کارهای خود، زمینه آسیب‌پذیری این کشور در برابر الگوهای اسلامی دیگر در منطقه را فراهم کرد. هر یک

از کشورهای همسایه که تفسیری شبیه به نسخه عربستانی اسلام را برای اداره کشور خود می‌پذیرفتند، یک تهدید برای متمایز بودن و منحصر به فرد بودن این کشور به‌شمار می‌آمدند (Zare & Torabi, 2018: 9). از دیدگاه داعش، جهان به دو اردوگاه اسلام و ایمان و کفر و نفاق تقسیم می‌شود. این گروه، اردوگاه اسلام را در محدوده قلمرو حکومت داعش منحصر دانسته و سرزمین‌های اسلامی و غیراسلامی دیگر بیرون از این محدوده را جزء اردوگاه کفر به‌شمار می‌آورد. گواه این ادعا فراخوان داعش از مسلمانان سراسر جهان است که از آنان می‌خواهد، همراه با پدر و مادر و خواهر و برادر و زن و فرزند خود به قلمرو دولت اسلامی هجرت کنند و در آزادسازی مکه و مدینه سهم بگیرند (Dabiq, 2014, Issue 1: 10-11). بر این اساس، داعش حتی مکه و مدینه را نیز بخشی از اردوگاه کفر به‌شمار می‌آورد و برای آزادسازی حرمین از سیطره حاکمان طاغوتی و مرتد نقشه می‌کشد. بدر ابراهیم، بر این نظر است که داعش، در پی بازگشت به ریشه‌های وهابیت است و با آنچه امروز دولت عربستان سعودی دنبال می‌کند، به‌گونه‌ای چشمگیر در تعارض است. به نظر او، این تعارض‌ها هرگونه تحلیل ارتباط داشتن عربستان و نهادهای مذهبی آن با داعش را بی‌اعتبار می‌کند. داعش خود را بر اصولی پایه‌گذاری کرده است که معتقد است عربستان سعودی از آن‌ها منحرف شده است و عربستان، دولتی است که توجهی به اجرای شریعت ندارد. دلیل اینکه عربستان همراه کشورهای دیگر منطقه در مورد داعش نگرانی عمیقی دارد و برای جنگیدن با آن آماده می‌شود، همین نکته است (Al-Ibrahim, 2015: 441). به نظر داعش، ابوبکر البغدادی نه تنها امیر است، بلکه خلیفه هم هست. او و پیروانش در پی حمایت سیاسی از کسانی که با آن‌ها ائتلاف کنند، نیستند. آن‌ها در مورد حاکمیت دوگانه شیخ و امیر نمی‌اندیشند، چون شیخ، خودش می‌تواند امیر هم باشد. او هر دو اقتدار روحانی و دنیوی را داراست (Al-Ibrahim, 2015: 411). با این رویکرد، به نظر داعش، حکومت عربستان در میان حکومت‌های سکولاری قرار می‌گرفت که مشروعیت دینی هم ندارد. گفتمان امت‌گرای داعش، امنیت کشورهایی را که اکثریت جمعیتشان را اهل سنت تشکیل می‌دهد، به‌گونه‌ای جدی تهدید می‌کند. داعش با دعوت از همه مسلمانان به مهاجرت به مناطق زیر سلطه خودش و بیعت با ابوبکر البغدادی به‌عنوان خلیفه مسلمانان، مرزهای هویتی-سیاسی مشخصی را تعریف کرده بود. وجود چنین رقیبی که خوانشی متفاوت با حکومت سعودی از مبانی وهابیت و سلفی‌گری ارائه می‌کرد، برای عربستان سعودی پذیرفتنی نبود.

۳-۷. آسیب‌پذیری مشروعیت عربستان سعودی از دیدگاه افکار عمومی بین‌المللی به سبب پشتیبانی از داعش

عربستان سعودی همواره در تلاش بوده است تا از پررنگ شدن روابط و پیوندهای خود با گروه‌ها و جریان‌های افراط‌گرا و تروریستی در منطقه جلوگیری، و خود را به‌عنوان دولتی در حال مبارزه با تروریسم معرفی کند. این نوع تلاش‌ها بیش از آنکه بازگوکننده نیت‌ها و اهداف واقعی سعودی‌ها در این باره باشند، نشان‌دهنده فضای مهم بین‌المللی‌ای هستند که دولت سعودی را به پشتیبانی و ارتباط با جریان‌های تروریستی متهم می‌کند. در دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و رادیکال شدن فضای بین‌المللی مبارزه با تروریسم، اتهام‌های زیادی به سعودی برای حمایت از تروریسم مطرح شد و به‌ویژه نومحافظه‌کاران آمریکایی با مطرح کردن عربستان سعودی به‌عنوان بستر اصلی پرورش و رشد جریان‌های تروریستی در منطقه، حتی خواستار مقابله با ریاض شدند (Asadi, 2014, at www.tabyincenter.ir؛ رویکردی که، هرچند به‌گونه‌ای مقطعی و موقت، روابط عربستان سعودی و آمریکا را سرد کرد. در شرایط کنونی منطقه‌ای نیز اطلاعات، دیدگاه‌ها، و تحلیل‌های گوناگونی به‌گونه‌ای پیوسته در عرصه مطبوعاتی و رسانه‌ای جهانی مطرح و منتشر می‌شود که در آن بر پشتیبانی ریاض از تروریسم تأکید می‌شود. این وضعیت سبب شده است که رهبران سیاسی و نخبگان فکری عربستان سعودی با درپیش گرفتن برخی رویکردها و انجام برخی کارها تلاش کنند این نوع اتهام‌ها را از خود دور کنند، زیرا پررنگ شدن روابط سعودی‌ها با گروه‌های افراط‌گرا و تروریستی مانند داعش، مشروعیت و جایگاه بین‌المللی سعودی را به‌طور جدی به‌خطر می‌اندازد. در سال‌های پس از ۲۰۱۱، با گسترش موج اخوانی در منطقه و به‌ویژه به‌قدرت رسیدن آن‌ها در دو کشور مصر و تونس، سعودی‌ها اخوان را چالش مهمی برای خود به‌شمار آوردند. در این راستا دولت سعودی با پشتیبانی از عبدالفتاح السیسی در مصر، که سبب کنار گذاشتن اخوان شد، اخوان‌المسلمین را در سطح منطقه نیز به‌عنوان گروهی تروریستی مطرح، و از قابلیت ضدتروریستی موجود در منطقه و جهان علیه این جریان استفاده کرد (Asadi, 2014, at: www.tabyincenter.ir). با این حال، در مرحله جدید، مؤلفه‌های گوناگونی مانند نگرانی عربستان از افول جایگاه بین‌المللی، احساس تهدید از سوی جریان‌های اسلام‌گرایی مانند اخوان‌المسلمین، احساس نسبی تهدید از سوی داعش پس از اعلام خلافت اسلامی و همچنین، ضرورت‌های ناشی از روابط راهبردی با آمریکا، گرایش ریاض به همکاری‌های نسبی، مقطعی، و انتخابی با این کشور برای مبارزه با داعش را افزایش داده است.

داعش، به دلیل ماهیت غیرحقوقی‌اش و اینکه ساختار خود را بر پایه عنصر زور و خشونت بنیان نهاده است، بر پایه اصل «تروریسم، تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی» که در حقوق ملل متحد بر آن تأکید شده است، تهدیدی فوری و بالفعل برای امنیت و ثبات خاورمیانه و تهدیدی بالقوه برای جهان به‌شمار می‌آید. کارهای داعش، به‌ویژه در شرایطی که به نقض تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک دولت قانونی عضو سازمان ملل متحد انجامیده و با نقض بنیادین حقوق بشر مانند کشتار غیرنظامیان یا تحمیل رنج غیرضروری به آن‌ها، کشتن اسیران جنگی، و شکنجه و آزار پیروان ادیان و مذاهب دیگر به دلایل عقیدتی و به قصد نابودی آن‌ها همراه شده است، به لحاظ حقوقی، این گروه را در صدر فهرست گروه‌های تروریستی قرار می‌دهد (Zarean, 2014: 89).

در چند سال اخیر، موضع حمایتی حکومت سعودی از داعش و گروه‌های تکفیری نمی‌توانست به شدت گذشته ادامه یابد که مهم‌ترین دلایل آن عبارتند از: ۱) وارد آمدن آسیب‌های جدی به مشروعیت حکومت سعودی از سوی افکار عمومی داخلی، منطقه‌ای، و جهانی با آشکار شدن پشتیبانی این حکومت از داعش و جهادی‌های تکفیری-تروریستی؛ ۲) خطر و آسیب‌های جدی امنیتی برای حکومت سعودی از سوی تروریست‌های داعشی و تکفیری؛ ۳) خلافت اسلامی عراق و شام به‌مثابه مرکز جدید خلافت و قدرت در جهان اسلام و رقیب جدی سیاسی برای حکومت سعودی؛ ۴) گسترش چالشگری جهادی‌ها و اخوان‌المسلمین در برابر حکومت سعودی با قدرت‌یابی بیشتر داعش و تکفیری‌های هم‌پیمان با این گروه‌های ناراضی اسلام‌گرا در سوریه و منطقه (Sardarnia & Mohseni, 2019: 345)؛ بنابراین، شواهد و نشانه‌های آشکار متعارض با منشور سازمان ملل متحد و کنوانسیون‌های حقوق بشری که در رفتار داعش با پیروان مذاهب و گروه‌های سیاسی دیگر در عراق و سوریه مشاهده شد، ضمن نمایان کردن ماهیت غیرحقوقی و نامشروع داعش، مشروعیت کنشگری عربستان سعودی و پشتیبانان دیگر داعش را به‌عنوان کشورهایی که عضو وفادار به منشور سازمان ملل متحد بودند، در فضای بین‌المللی خدشه‌دار کرد. استمرار چنین وضعیتی برای عربستان ناممکن بود و این کشور به مخالفان داعش پیوست.

۸. عربستان سعودی و مشکل بازگشت تروریسم تکفیری به داخل کشور

قیام جهیمان در سال ۱۹۷۹ و فعالیت‌های تخریبی القاعده در عربستان، از جمله بمب‌گذاری معروف ۱۹۹۵ در ریاض که به مرگ شش تن، از جمله پنج نظامی آمریکایی انجامید و مواضع

انتقادی داعش پس از استقرار در عراق علیه سران عرب و به‌ویژه عربستان سعودی، بسیاری از سعودی‌ها را بسیار نگران کرده و به‌تدریج پرسش‌هایی را درباره خط‌مشی و گفتمان عربستان سعودی برایشان به‌وجود آورده است. راه‌حلی که اکنون در دستورکار است، همان است که ترکی الفیصل، وزیر اسبق اطلاعات عربستان در سخنان قابل‌تأملی با کانال تلویزیونی NTV روسیه مطرح کرد: «در کنار مبارزه پلیسی و امنیتی با جهادگران در داخل عربستان، مراکز بازپروری که توسط وزارت کشور عربستان تأسیس شده است کار بر روی مبارزان سلفی جهادی را برای بی‌خطر کردن آن‌ها آغاز کرده‌اند. خانواده‌هایشان آن‌ها را به آنجا آورده‌اند، خانواده‌ها می‌ترسند که آن‌ها بار دیگر رادیکال شوند. نخست، روان‌شناسان این افراد را بررسی و آزمایش می‌کنند و سپس، روحانی‌هایی را که دیدگاه‌های مذهبی‌شان را محک می‌زنند، ملاقات می‌کنند. پس از آن، به آن‌ها اجازه داده می‌شود تا مرکز را ترک کرده و شغلی راه بیندازند یا زیر نظر خانواده، دنبال علایق خودشان بروند؛ ما در اینجا رادیکال‌شده‌ها را درمان می‌کنیم (www.sputniknews.com/2017)؛ بنابراین، بسترهای قوام یافتن یک روایت تقابلی‌آمیز با خاندان آل‌سعود در عربستان سعودی وجود دارد که با نفی نظام سیاسی عربستان و حتی نفی دین‌داری و شریعت‌مداری حاکمان سعودی، امنیت هستی‌شناختی رهبران سعودی را تهدید و زیستن در وضعیت عدم قطعیت را برای آن‌ها به‌ارمغان آورده است. راهبرد رهایی از خطر و اشاعه تروریسم تکفیری، در مقابله با خطر بیرونی و ایدئولوژی‌های منتقد و هابیت و تخلیه و دورسازی نیروی مبارز تکفیری کارایی دارد، اما هرگز برطرف‌کننده خطر داخلی به‌مثابه آتش زیر خاکستر نیست.

جدول شماره (۳). چالش‌های راهبرد اشاعه تروریسم تکفیری (تهدید پبله حمایتی)

<p>- اصطکاک میان حکومت عربستان و وهابی‌های سنتی و پیشینه پرتنش روابط بین حکومت و وهابی‌های افراطی و جهادی (قیام جهیمان، بمب‌گذاری‌های القاعده در عربستان، و...)</p> <p>- برسازی یک روایت تقابلی‌ساز و انتقادی از سوی داعش در برابر رژیم عربستان سعودی که براساس آن، تأسیس نظام خلیفه‌گری مدرن با هدایت یک قریشی شایسته، نفی سکولاریسم و جمع شدن اقتدار روحانی و دنیوی (شیخ‌امیر) در یک نفر، مرتد اعلام کردن رهبران عرب، لزوم بیعت همه با خلیفه، لزوم حکومت مسلمانان بر جهان، نابودی ناسیونالیسم، بدعت بودن تشیع، و لزوم فروپاشی نظام‌های امپریالیستی از اصول آن است.</p>	<p>تهدید امنیت هستی‌شناختی عربستان سعودی از سوی داعش و وهابی‌های افراطی</p>
--	---

جدول شماره (۴). شیوه‌های کنترل و عادی‌سازی عناصر مخاطره توسط حکومت عربستان سعودی

<p>- مبارزه امنیتی و پلیسی با جهادگران افراطی داخلی؛</p> <p>- بنیان‌گذاری مراکز بازپروری برای مبارزان سلفی به منظور بی‌خطر کردن آن‌ها با کمک گرفتن از روحانی‌ها و روانشناسان؛</p> <p>- اشتغال آن‌ها در شغل‌های گوناگون؛</p> <p>- تشویق آنان به پیگیری علایق خانوادگی</p>	<p>شیوه‌های مقابله با خطر افراطی‌های وهابی در درون عربستان پس از شکست داعش در عراق (عادی‌سازی و تحکیم پیله حفاظتی)</p>
--	--

حکومت عربستان سعودی به درستی عناصر خطرآفرین در داخل را شناسایی و توان عملیاتی، فعالیت‌های سیاسی، و اهداف آن‌ها را دریافته است؛ بنابراین، آنچه تاکنون در تجربه زیسته عربستان و وهابیت معترض سنتی و جدید، دست‌کم در نزدیک به یک قرن گذشته، آشکار شده است، این است که حکومت سعودی، قادر به حذف خطر نیست، بلکه در پی کاهش و تضعیف خطر وهابی‌های افراطی درونی است؛ امری که بر روند دگرگونی‌های درونی و پیرامونی عربستان سعودی بر عادی‌سازی و تحکیم پیله حفاظتی تأثیر گذاشته و زیستن در شرایط عدم قطعیت را استمرار می‌بخشد و رسیدن به اعتماد بنیادین را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف شناسایی لایه پنهان‌تر دلایل گسترش داعش در عراق انجام شده است. چنان‌که در متن مقاله آمده است، پژوهشگران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در پاسخ به چرایی و چگونگی شکل‌گیری و گسترش داعش در عراق، دلایل فراوانی را برشمرده‌اند. این پژوهش در همین راستا در پی شناخت علت دیگری بود که در پژوهش‌های پیشین چندان به چشم نمی‌آید. در پاسخ به چرایی حمایت عربستان از گسترش داعش در عراق، فرضیه پژوهش به این نکته اشاره داشت که «یکی از راهبردهای عربستان سعودی برای رسیدن به ثبات راهبردی در داخل، راهبرد رهایی از خطر گروه‌های تکفیری در داخل و برون‌فکنی خطر به خارج از مرزهای کشورش است. چارچوب نظری این پژوهش، نظریه «پیله حفاظتی و خطر احتمالی» آنتونی گیدنز با مفهوم‌بندی «رویکرد رهایی از خطر» (اشاعه تروریسم تکفیری) در نظر گرفته شد که از منظر ایجابی، چگونگی رسیدن به امنیت بنیادین و امنیت هستی‌شناختی را تبیین می‌کند و به لحاظ سلبی، چگونگی به مخاطره افتادن پیله

حفاظتی توسط خطرهای احتمالی را تئوریزه می‌کند. راهبرد رهایی از خطر، زمانی به‌کار گرفته می‌شود که مناطق بحران‌زده‌ای با دولت‌های شکننده وجود داشته باشند تا هدف صدور تروریسم و نیروهای برهم‌زننده امنیت داخلی قرار گیرند. براین اساس، حکومت گسیل‌کننده تروریسم به نقاط بحرانی، با شناسایی، ارزیابی، و کنترل خطر اقدام می‌کند.

عربستان سعودی تا پیش از شعله‌ور شدن خیزش‌های عربی و بحرانی شدن وضعیت عراق و سوریه، همواره برپایه یک اعتماد بنیادین با اکثریت علمای وهابی این کشور، تاحدی مشروعیت حکومت پادشاهی را در شبه‌جزیره عربستان حفظ کرده بود. این رژیم با انجام کارهای مشخصی توانسته بود ضمن کنترل خطرهای کم‌شدت، روابط خود با علمای وهابی و مراکز دینی را (به‌تعبیر میتزن) عادی‌سازی کند، توزیع خطرهای احتمالی را در متن این کارها بگنجانند، و از شدت آن‌ها بکاهد؛ واگذاری جایگاه‌های مهم مذهبی به علما و متولیان دینی، حمایت گسترده از ترویج اسلام وهابی در جهان اسلام و نقاط گوناگون جهان، صدور جهادگران و مبارزان اسلامی به افغانستان برای جنگ با کمونیسم، مبارزه با گسترش و نفوذ شیعیان در عراق و کشورهای دیگر منطقه و حکومت شیعی ایران، پشتیبانی از اجرای شریعت اسلامی در کشور، و... از جمله کارهایی بودند که از تجمیع خطر افراطی‌های داخلی و خطرهای همراه با تغییرات زیاد جلوگیری می‌کردند، پیرامونی امن به‌وجود می‌آوردند، و مانع برسازای یک روایت جایگزین تقابل‌آمیز با حاکمیت سعودی می‌شدند. به‌تعبیر گیدنز، این کارهای برسازنده، یک پیله حفاظتی بود که در برابر خطرهای بیرونی و درونی مصونیت و امنیت بنیادین ایجاد می‌کرد. از پیامدهای آشکار این کارها، صدور افراطی‌های وهابی به عراق و پشتیبانی همه‌جانبه عربستان از گروه‌های تشکیل‌دهنده داعش در عراق و سوریه در پنج سال گذشته است. تجربه مبارزه اخوانی‌های اولیه حجاز با آل سعود در دهه ۱۹۲۰، مخالفت گاه‌وبی‌گاه جامعه السلفیه با سران سعودی، قیام جهیمان العتیبی در سال ۱۹۷۹ و نامشروع دانستن حکام سعودی، و سرانجام، بدبینی نوسلفی‌های عربستان به خاندان رژیم سعودی، حاکمان این رژیم را در به‌کارگیری راهبرد رهایی از خطر و ارزیابی خطر احتمالی، مصمم‌تر کرد. حکومت سعودی، کشورهای دیگر همسو با خود را برای کمک به داعش همراه کرد و هزینه آموزش، تجهیزات، و گسیل جنگاوران تکفیری از عربستان و کشورهای اسلامی دیگر به عراق را به‌عهده گرفت. افراطی‌های سنی واقع در مقصد (عراق) نیز به‌شدت از این راهبرد استقبال کردند.

افزون‌براین، نفوذ ریاض در گروه‌های حزب اسلامی، شورای روحانیون مسلمان، شورای گفت‌وگوی ملی، قبایل سنی، و عشایر مرزنشین عراق نیز در این روند مؤثر بود.

ارتباط نزدیک غرب، به‌ویژه ایالات متحده، با رژیم سعودی از یک‌سو، و گرایش بیشتر حاکمان عربستان به مدرنیسم غربی از سوی دیگر، نگرش نامشروع بودن رژیم سعودی را به گروه القاعده ساخته دست عربستان، تفهیم کرد. این تغییر موضع، اینک در تکفیری‌های وهابی‌ای که پیشتر طرفدار عربستان بودند نیز آشکار شده است. آنان در نامشروع خواندن و طاغوت خطاب کردن حاکمان منطقه، از جمله حاکمان عربستان، و برپایی نظام خلیفه‌گری، صدای بلندی دارند و ترسی از بیان ضرورت سرنگونی و تغییر بنیادین این رژیم‌ها ندارند. افراط‌گرایان جدید وهابی، امنیت وجودی و هستی‌شناختی رژیم عربستان را تهدید می‌کنند. به بیان روشن‌تر، نظام سیاسی عربستان به‌رغم آگاهی از خطر احتمالی، قادر به رهایی از زیستن در شرایط عدم قطعیت و ترس از رویدادهای ناخواسته نیست. این خطر احتمالی هم از سوی رادیکال‌های مذهبی است که مشروعیت دینی حکومت سعودی را به‌چالش می‌کشند و رقیبی برای آن در تبیین حکومت دینی هستند و هم به شیوه‌ای مسالمت‌آمیزتر، از سوی طبقه متوسط و نیروهای سکولاری است که دل در گرو حکمرانی نوین و دموکراتیک دارند. روی‌هم‌رفته، راهبرد رهایی از خطر و صدور تروریسم تکفیری به گسترش و استقرار موقت داعش در عراق کمک کرد، اما به رهایی دائمی پشتیبانان داعش از خطر تکفیری‌های داخلی و ثبات امنیتی منجر نشد. تجربه زیسته عربستان با منتقدان سنتی و جدید وهابی، نشان‌دهنده ناکامی عربستان در حذف خطر بالقوه درونی است و تحکیم پیله حفاظتی حکومت نمی‌تواند در درازمدت نتیجه‌بخش باشد.

منابع

- Agha-Mohammadi, M. (2016). Reading the goals and motives of the occupation of the Holy Mosque. *Miqat Hajj Quarterly*, 24 (95), Spring 2016. (in persian).
- Akbari, H. (2016). How ISIL plays a role in Middle East political relations. *Journal of Contemporary Political Research, Institute of Humanities and Cultural Studies*, Year 7, Issue 1, 2016. (in persian)
- Al-Rasheed, M. (2011). Sectarianism as Counter-Revolution: Saudi Responses to the Arab Spring. *Studies in Ethnicity and Nationalism*. 11(3), 513-526.
- Asadi, A. A. (2014). Saudi Arabia and the contradictions of the fight against terrorism. Retrieved from: www.tabyincenter.ir. (in persian).
- Bader Al-Ibrahim. (2015). *ISIS, Wahhabism and Takfir, Contemporary Arab Affairs*. 408-415, DOI: 10.1080/17550912.2015.1051376.
- Bahmani-Jalali, A. (2016). *Al-Qaeda and its role in regional arrangements*. Tehran: Khorsandi. (in persian).
- Basiri, M., & Saldorger, A. (2017). A Study of the Causes and Factors of the Formation of ISIL. *Quarterly Journal of Politics*, Faculty of Law and Political Science, 47 (3), 2017. (in persian).
- Bergen, P. (2011). *Osama bin Laden*. translated by Abbas Gholi Ghaffari Fard. Tehran: Information Publications. (in persian).
- Biden, J. (2014). *Vice President Biden to Deliver Remarks on Foreign Policy*. (Harvard IOP). Retrieved 1/22/2016, Retrieved from: <http://www.iop.harvard.edu>.
- Brent, J. Steele, (2008). *Ontological Security in International Relations Self-identity and the IR state*. London: Routledge.
- Dabiq. (2014). The Return of the Khilafah. *Dabiq Issue 1*, Retrieved from: archive.org/details.
- Ghasemi, M. A. (2017). Political Sociology of Saudi Arabia: Relations between the Government and Socio-Political Forces. *Quarterly Journal of Strategic Studies*, Year 20, First Issue of Spring 2017, Serial Number 75. (in persian).
- Gidens, A. (1999). *Modernity and Personalization*. translated by Nasser Movafghian. Tehran: Ney Publishing. (in persian).
- Hedayati-Shahidani, M., & Moradi-Kelardeh, S. (2017). Explaining Saudi Arabia's Foreign Policy Towards Takfiri Terrorism in Iraq and Syria. *Quarterly Journal of International Political Research*, Islamic Azad University, Shahreza Branch, 30, Spring 2017. (in persian).
- Ibrahim, F. (2009). *Jihadist Salafi in Saudi*. Beirut Dar-Alsaghi Publications. (in persian).
- Ismaili, H. (2007). *Al-Qaeda from Pendar to Padidar*. Tehran: Andisheh Sazan Noor. (in persian).

- Jeffrey R. Macris. (2016). Investigating the ties between Muhammed ibn Abd al-Wahhab, early Wahhabism, and ISIS. *The Journal of the Middle East and Africa*, 239 – 255.
- Kali, J. (1999). *CIA and Jihad*. Tehran: Samadieh Publications. (in persian).
- Kazemi, H. (2016). Identity Uprisings: Fragile Governments and Geopolitical Crises in the Middle East. *Geopolitical Quarterly*, Year 13, Issue 1. (in persian).
- Khatib, L. (2013). Qatar's Foreign Policy: the limits of pragmatism. *International Affairs*. 89 (2), 417-431.
- Lacro, S. (2013). Reading the Story of Jahiman Al-Otaibi. *Quarterly Journal of Research Mirror*, 24 (140). (in persian).
- Mitzen, Jenifer. (2004). Ontological security in world politics and implications for the study of European security. *Paper for the cidle workshope*, Oslo.
- Mohammadian, M. (2016). Discrepancies in Saudi Foreign Policy: Regional Perspectives. *Political-Economic Information*, 303, Spring 2016. (in persian).
- Movaseghi, S. A. (1995). *Contemporary Islamic Movements*, Tehran: Samat Publications Nazari. (in persian).
- Mustafa, H. (2015). *ISIL: Epistemological and Structural Infrastructure*. Tehran: Aftab Kherad Publishing. (in persian).
- Nazari, A., & Al-Samiri, A. (2014). Re-reading the identity of the Islamic State in Iraq and the Levant (ISIL). *Quarterly Journal of Political Science of Baqer al-Uloom Institute*, Year 17, Number 28, Winter 2014. (in Persian).
- Newman, E. (2009). Failed States and International order: Constructing Post Westphalian World, *Contemporary Security Policy*, 30(3).
- Rabieefar, A., & Farmanian, M. (2015). *Al-Qaeda*. Qom: Dar al-Alam for Ahl al-Bayt School. (in persian).
- Ranjbar-Shirazi, M., et al., (2014). *ISIL Flow Studies*. Tehran: Center for International Cultural Studies. (in persian).
- Rotberg I. Robert. (2004). *When States Fall*. Newjersy: Princeton University.
- Sadeghi-Avval, H., et al., (2015). Analysis of Iran-Saudi Arabia relations from the perspective of motivational realism theory. *International Political Research Quarterly*, Islamic Azad University, Shahreza Branch, 25, Winter 2015. (in persian).
- Sardarnia, Kh., & Mohseni, H. (2019). Analysis of the political legitimacy of the Saudi government in the context of the Arab Spring and the 2030 document. *Quarterly Journal of Parliament and Strategy*, 26 (99), Fall 2019. (in persian)
- Sheikh-Hosseini, M. (2014). *The Growth of Terrorism in Iraq*. Qom: World Assembly of Ahl al-Bayt. (in persian).

Soltani, M, J., et al., (2017). Failed Governments and New Wars: A Case Study of ISIL in the Middle East. *Quarterly Journal of Political and International Approaches*, Year 8, Issue 3, Spring 2017. (in persian).

Zahedi, S. (2015). *Past continuous, Salafism in the Islamic world from Wahhabism to al-Qaeda*. Tehran: Abed. (in persian).

Zarean, A. (2014). The Grounds for the Emergence and Expansion of ISIS in the Security Environment of West Asia. *Afagh-e-Security Quarterly*, Year 7, Issue 23, 2014. (in persian).

Zare-Zahmatkesh, S., & Torabi, Gh. (2015). The Role of Identity in Foreign Policy of Saudi Arabia. *Quarterly Journal of International Political Research*, Islamic Azad University, Shahreza Branch, 37, 2015. (in persian).

<http://maraminstitute.com/document/12343>

<http://news.gooya.com>

<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1942732>

<https://snn.ir/fa/news/849829>

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/04/14/2047092>

www.sputniknews.com/2017

